

وحدت یا سازش؟

اظهارات آشتی جویانه و وحدت طلبانه اخیر حسن روحانی در میانه نابسامانی اقتصادی مبتلا به کشور واکنش‌های قابل انتظاری را همراه داشت که در جای خود حائز آسیب شناسی است.

از جمله دو نفر از منسوبان احزاب اصلاح طلب از موضعی نقادانه اظهارات روحانی را به چالش کشیده و اولی ابراز داشته:

اگر بنا باشد کنار هم باشیم و بایستیم، چگونه می‌توان این فرایند را آغاز و به انجام رساند؟ این راه حل، لوازمی دارد. به نظر من اینجا مسئولیت بر عهده رهبری است.

دومین اصلاح طلب نیز فرموده:

مشکلات اقتصادی فعلی مردم و منافع کلان ملی کشور دو قربانی اصلی هستند که ریشه در فقدان وحدت و انسجام و اجماع داخلی دارد. اگر پنج سال اخیر را به جای تمرکز بر سیاست خارجی و حوزه اقتصادی، قدری از این توجه معطوف به حل سیاست داخلی و کاهش تنش‌ها می‌شد، به طور قطع امروز وضعیت بهتری داشتیم. زیرا ریشه بخش مهمی از مشکلات خارجی و اقتصادی در بحران سیاست داخلی است.

هر چند بیت الغزل هر دو اظهار نظر و بلکه دیگر اظهارات اصلاح طلبان ناظر بر لزوم وحدت و همگرایی ملی بین جناح‌های سیاسی کشور است اما از یک منظر واقع بینانه چنین «غایت مطلوبی» بدلیل فقد «دالت مسموعی» قابل تحصیل و منشا تاثیر نمی‌تواند باشد.

پیش نیاز «تحصیل اتحاد» مرهون یا بش ریشه‌های افتراق است.

جویندگان اتحاد موظفند ابتدا بستر سازان افتراق را آسیب شناسی کنند تا در ادامه بتوانند هم دلی در کشور را همسرائی کنند.

متأسفانه مقدرات «کشور و ملت» طی ۷ سال گذشته کماکان و بشکلی عمیق متأثر از تراژدی ۸۸ باقی مانده و ترشابه این زخم ناسور کماکان ترشح می‌کند.

صورت قضیه ساده و در عین حال جدی است:

درست یا غلط در ۸۸ نتیجه انتخابات نزد یک طرف مورد تردید قرار گرفت. مشکل از آنجا آغاز شد و عمق و پهنا گرفت که رهبران معترضین در یک بی‌مبالاتی و بی‌تدبیری آشکار موضوع مناقشه را از یک اختلاف حقوقی به یک جنگ و رویارویی خیابانی سوئیچ کردند!

قدر مسلم وقتی ماهیت مناقشه به تراز جنگ ارتقا یافت و شعار «ما بچه‌های جنگیم - بجنگ تا بجنگیم» از جانب معترضین مطرح شد از این لحظه به بعد لوازم و قواعد یک رقابت جنگی بین طرفین منازعه حاکم شد و بالتبع اصلی‌ترین قانون جنگ نیز بر نزاع موجود سایه انداخت

و آن چیزی نبود جز آنکه مطابق قانون جنگ یک طرف شکست می خورد و یک طرف نیز پیروز می شود!

با این اوصاف بقیه ماجرا تلخ و اجتناب ناپذیر بود مبنی بر آنکه اصلاح طلبان آن جنگ خیابانی را باختند و نظام بر ایشان فائق شد. طبیعت هر جنگی نیز ناظر بر این اصل بدیهی است که طرف شکست خورده علی رغم «پذیرش تسلیم» بشکلی انفجاری با تحفظ نفرت و کینه عمیق از رقیب، از جنگ بیرون می آید.

تبعات چنین فرجام نامیمونی آن است که اصلاح طلبان و بدنه اجتماعی ایشان از ۸۸ به بعد علی رغم حفظ ظاهر با انباشتی از نفرت و غیظ و کینه و خشم فرو خورده از معرکه خارج شده و با همان نفرت و غیظ و کینه و خشم انباشته مناسبات خود با حکومت را عهده داری می کنند و بدنه اجتماعی ایشان نیز ناشی از همان «بی مبالاتی رهبران» مبدل به سلول های خفته ای (sleeper cell) شده اند که در هر بزنگاهی در کمین آیند تا با توسل به پرخاشگری و تخریبگری و شهرآشوبی های موسمی خشم انباشته ناشی از شکست ۸۸ را برون ریخت کرده و خود را ولو بصورت مقطعی تشفی خاطر دهند.

بر این منوال هر وحدتی جنبه صوری داشته و فاقد ضمانت اجرا است مگر آنکه اصلاح طلبان بتوانند مسئولیت بی مبالاتی خود در ۸۸ را بر عهده گرفته آنگاه سازشی را که می توانستند بشکلی مرضی الطرفین در ۸۸ با نظام محقق کنند اکنون و با تاخیری ۷ ساله عملیاتی کنند.

سلول های خفته یا sleeper cell در ترمینولوژی سیاسی ناظر بر افرادی است که حسب ظاهر برخوردار از زندگی مدنی اند و مانند یک شهروند خوب در جامعه تردد دارند اما در عمل ظرفیتی تخریبگر دارند که در کمین فرصتی برای برون ریخت خشم انباشته و تخریبگرانه خودند.

داریوش سجادی